



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۹/۰۷

همایون شاه عالمی

بیان تلخ

زاهد مرا فسرد گهی از بیان تلخ

ابر سیه کشید رخ آسمان تلخ

شیرین فروخت جلوه بسی از لب ریا

بلبل ترانه گفت از آن داستان تلخ

فردوس را ز قهر خودش دوزخی نمود

گویی مرا گذاشت درین امتحان تلخ

اذیان بگفت در حق آن مهربان کریم

شیرین بکرد باده ما در گمان تلخ

پیشانی تَرش کرد غضبناک چهره را

اوضاع شور داشت تن بی روان تلخ

دارم جنون عشق نه هُشیار می شوم

بیزار گشته ام که ازین داوران تلخ

من بارها ز مصحف جانان گذشته ام

آیا کی دیده است گهی مهربان تلخ

جز رحمت و سخاوت و عزت ندیده ام

پس از کجا رسید چنین کاروان تلخ

با تیغ جهل کله بی مردم همی بُرند

تندی بسی کنند چنین پیروان تلخ

مارا ارادت است به شمس و به مولوی

تیر غضب منه، گهی در کمان تلخ

آزاده گشتم از کشاکش هر محتسب دگر

شیرینی ها رسید چنین از میان تلخ

دارم شراب عشق چو شهد است بیگمان

شیخ از گناه خویش خورد آب و نان تلخ

صلح و صفای عشق (همایون) بهار باد

زاهد زتنگ چشمی بباد خزان تلخ

